

دایبباوری *

روناالد. م. گرین

ترجمه م. غفورزاده

از چه رو راستان و درستکاران به رنج و درد، دچار می گردند؟ چرا فرومایگان و پلید مردمان، کامران و نیکروزند؟ و چراست که کودکان بی گناه را بیماری و مرگ فرا می رسد؟ اینها، پرسشهایی هستند که در روزگار ما به سبب رویدادهای دهشتناک همه سوزی و همه کشی در اروپا، جامه نوی از اندوه و ناگواری به تن کرده اند. این

حقیقت که بسیاری از درگذشتگان آن همه سوزیها و همه کُشیها، دینداران پارسامنش یهودی یا مسیحی بوده‌اند نیز، دشواری ویژه‌ای نزد باورهایی که آن قربانیان بدان وابسته و سرسپرده بودند، می‌نهد. یهودیان و مسیحیان از دیرباز و بر پایه سنت خود، بر خیرمندی و نیکخواهی خداوند و فرمانفرمایی بی حد و مطلق وی بر فرآشد تاریخ، سر تأیید فرود آورده‌اند. اما اکنون چگونه می‌توان این باور را با رنج و شکنجه‌ای که [بازداشتگاه] «آشویتس» نماد آن است، در سنجه‌ای، سازش و برابری بخشید؟

ایستارهای نظری (Theoretical positions)

تلاش در جهت پاسخگویی به پرسشهایی از این دست را عموماً Theodicy [= باور به دادگری خداوند] می‌خوانند. این اصطلاح، بظاهر بر ساخته‌گوتفرید لایب نیتز فیلسوف آلمانی (۱۶۴۶-۱۷۱۶) و آمیخته‌ای از دو واژه یونانی «theos» به معنای خداوند و «dikē» برابر عدالت است. بر این بنیاد، تئودوسی را می‌توان همچون کوششی در پشتیبانی و هواداری از عدالت و قدرت خداوند، برغم هستی رنج، انگاشت. تئودوسیها یا دادباوریهای گونه‌گون، برایندها و دستاوردهای چنین تلاشی‌اند، آنها توجیه‌ها و تبیینهای ویژه پدیده رنج در جهانی‌اند که، بر حسب باور، خداوندی به لحاظ اخلاقی نیک و خیرمند بر آن فرمان می‌راند.

پرسمان دادباوری

«چنین دشواره‌ای» هنگامی می‌روید که واقعیت محسوس و ملموس رنج، با دو باوری که از دیرباز و بر پایه سنت، با توحید و یگانه پرستی اخلاقی (ethical monotheism) پیوسته‌اند، قرین و هم‌نشین گردد. باور نخست آن که خداوند، سراسر نیکو و نیکخواه است؛ دو دیگر آن که وی، توانا و مطلق، دانای مطلق و نیز مهارکننده و زمامدار همه رویدادهای تاریخ است. این عقاید، با پاره‌ای از دیگر باورهای تردیدناپذیر و چون و چرا گریز ناهم‌ساز می‌نماید. برای نمونه با این باور که یک وجود خیرمند و نیکخواه تا آنجا که می‌تواند از پیدایش رنج جلوگیری می‌کند.

اینها یک مجموعه سه عضوی از گزاره های «ناهمخوانی» (trilemma) را تشکیل می دهند که اگر دو گزاره از آن پذیرفته گردد، افزایش سومین بر این دو، سازگاری و استواری را از تمام آن مجموعه می ستاند. بر این رو، چنین می نماید که بتوان با نفی و انکار هستی رنج در عالم، خداوند را، همچون پیش، خیرمند مطلق و توانای مطلق انگاشت؛ یا به گونه ای همانند، بشود هستی رنج را با باور به خیرمندی خداوند، همنشین ساخت. بر این اساس در صورتی که پافشاری بر قدرت مطلق ایزد یکتا آن باورهای گردآمده را یکسره نپذیرفتنی و نابخردانه می گرداند. دادباوری را می توان به مثابه ایستادگی در برابر گردن نهادن به هستی چنین مجموعه ناهمسازی دانست. دادباوری بر سر آن است که سازگاری ادعاهای کهن و سستی در باب توانایی و نیکویی خداوند با هستی رنج را به نمایش بگذارد.

تعریفهای جایگزین

پاره ای از نویسندگان کوشیده اند تا به اصطلاح دادباوری معنایی بیش از کاربرد سستی یزدان شناختی و فلسفی باختر زمین ببخشند. مثلاً ماکس وبر، جامعه شناس آلمانی، بر آن بود تا برای کاراسازی اصطلاح یاد شده در سنتهای دینی ای که به یک ایزد دادگر و توانای مطلق باوری ندارند، تعریف نوینی از آن به دست دهد. در کاربرد وبری، «پرسمان دادباوری» به هر وضعیتی از رنج تعلیل ناپذیر (inexplicable) و ناشایست (unmerited) اشاره دارد و خود «دادباوری» برابر است با هر پایه عقلانی برای تعلیل و تبیین رنج. چنین تعریف فراگیری البته برای پژوهشهای تطبیقی ادیان ارزشمند است. با این حال، من بدون فروگذاری دیگر واکنشها و پاسخهای دینی به پدیده رنج، در اینجا اصطلاح دادباوری را در مفهوم سستی آن چونان تلاشی در جهت دفاع از عدل و قدرت الهی، در جهانی آسیب یافته از رنجها و گزندها به کار خواهم برد.

فروکشاییهای پرسمان دادباوری (Dissolutions of the theodicy problem)

تکیه و پایداری ما بر تعریف تنگ و کم دانه دادباوری، به جهت مجالی است که فراچنگمان می آورد تا آن باور را در مفهوم سستی اش چونان خصیصه برجسته یکتاپرستی اخلاقی ببینیم و بدانیم. دادباوری بدین معنا در آن سنتهایی جوانه نمی زند که از بن منکر یکی یا بیشتر از آن سه



گزاره باوری یاد شده باشند، که دشواره دادگری ایزدی را پیش می‌کشند. (آن سه گزاره چنان که آمد عبارتند از: باور به خیرمندی مطلق خداوند، باور به قدرت برین وی و باور به رخداد واقعی رنج). آن دسته از دیدگاه‌های مذهبی را که چنان دشواره‌ای را فروگشایی بنیادین می‌کنند، می‌توان براساس نفی هر یک از آن سه باور یاد شده، به ترتیب ذیل، دسته‌بندی نمود:

۱. انکار (denial) دادگری خداوند

برخی از مواضع نظری مذهبی به میانجی انکار نیکویی اخلاقی خدا-یا خدایان- از دادباوری دوری می‌جویند. هرچند خانم وندی دانیگر اوفلاهرتی (Wendy Doniger Óflaherty) در کتابش با نام «خاستگاه‌های شرّ در اساطیر هندو (The Origins of Evil in Hindu Mythology)» (برکلی، ۱۹۷۶) چنین آورده است که «دست کم یک بُن‌مایه مهم در اساطیر هندو، خاستگاه رنج را تنگ‌نظری و ناچیزی خدایان و هراس ایشان از توان و قدرت بشری می‌نمایاند»، سنت‌های دینی بس نادری نیز، بی‌پرده، خداوند را شرّ و شرّ‌آفرین شناسانده‌اند. از نفی آشکار دادگری خداوند، معمول‌تر، چنین ادعا و انگاره‌ای است که عدالت ذات باری با آراء بشری و عرفی ویژه نیک و بد و درست و نادرست ناهمسانی گوه‌رین دارد. واژگانی از قبیل دادگری یا خیرمندی آن هنگام که در مورد باری تعالی بکار می‌روند، بستگی و پیوندی با کاربردشان در خصوص آدمیان ندارند. آنچه در مورد رفتار یک انسان، پستی، بدی و ناهنجاری شمرده می‌شود- همچون ذبح و کشتار فرزندان- آن هنگام که به خداوند بسته گردد، بیدادگری خوانده نمی‌شود. خواهیم دید که این نگرش در اسلام و مسیحیت کالوینی تا حدودی رواج داشته است.

۲. انکار قدرت مطلقه خداوند

برخی از سنت‌های دینی به جای سازش بر سر خیرمندی ایزدی، از رهگذر کرانمندانگاری قدرت الهی نیاز به دادباوری را از میان برده‌اند. چنین نگرشی از شاخص‌های برجسته دوگانه پرستی‌های دینی است، که با مسلم‌انگاشتن نیرو یا اصل آشوب و پریشانی (Principle of disorder) که با خداوند به قصد چیرگی و حکم‌فرمایی بر عالم همراه در ستیز است، حقیقت رنج را تبیین می‌کنند. مثلاً در زرتشت‌گرایی، کمبودها و رنج‌ها و گزند‌ها در عالم از ستیز و کشمکش جاری کیهانی بین خداوند آهورامزدا (اورمزد) و دشمن بدسرشتش آنگره مینو (اهریمن) پیدایی



می یابند. به گونه ای همانند، مذهب گنوسی و عرفانی مانویت پدیده رنج را برآمده و رهاورد جنگ و پیکار میان ایزد مینوی نور و نیکی، و اهریمن دون سرشت و آفریننده شر (evil creator) - که همبسته ماده و تاریکی است - می شمرد و می شناساند.

برخی ادیان، سوای دوگانه گروی، شیوه های دیگری نیز برای نفی قدرت بی کران خداوند به دست گرفته اند. یکی از مهمترین این روشها در دین بودایی دیده می شود. در این دین، رنج زاده کار و کنش و عملکرد خودکار قانون اخلاقی کیفر و جزا (Moral law of retribution) با نام کرمن (Karman) است. من دوباره به انگاره کرمن در پیوستگی با آموزه های دین بودایی، به عنوان یک کل، باز خواهم گشت. اما اکنون بدین اشاره کوتاه بسنده می کنم که کرمن، نیاز به عادل جلوه دادن خداوند (یا خدایان) را در جهانی سرشار از درد و رنج از میان برمی چیند چرا که رنج را، بیش و کم، از بن فراسوی قلمرو فرمانروایی یزدانی می نشاند.

۳. انکار واقعیت رنج

واپسین شیوه عمده برای خودداری از برخورد با پرسمان دادباوری، نفی سومین مؤلفه از آن مجموعه گزاره های ناهم ساز، یعنی واقعیت رنج در جهان است. تکیه بر چنین دیدگاهی، از آن رو که اندوه و بیماری و مرگ و میر پیرامون ما را، فراگرفته اند، ناممکن جلوه می کند. اما با این حال پاره ای نسبت های دینی و اندیشمندان دین باور، به صور گوناگون اهمیت یا واقعیت بنیادین رنج را انکار ورزیده اند. برای نمونه، اسپینوزا فیلسوف معروف بر آن بود که جهان، سرشار از شرور می نماید. اما این تنها بدین سبب است که آن را از منظر و دریچه تنگ و خطا آلود بشری نگریسته اند. از چشم انداز ایزدی هرآینه عالم کلیتی آراسته و دربایسته را صورت می بخشد. برخی از اندیشوران هندویی همچنین، به میانجی فراخوانی به اتخاذ دیدگاه یزدانی و پشتیبانی از آن، به انکار واقعیت بیرونی رنج دست زده اند. بر مبنای تعالیم ودانتایی آنچه ما شر یا رنج می شمريم، در حقیقت، سیمایی از مایا (māyā) یعنی اصل کیهانی پویایی و تشخیص است. البته چنین اصلی، بنیادین (ultimate) نیست و آن فرزانه ای (sage) که چشم انداز یزدانی (divine perspective) را فراچنگ آورده، مایا را به سان فرایندی پندارین (illusory process) که روح جاوید را متاثر نمی سازد، می نگرد. چنین آموزه ای جهان رنج را خرد و خوار می سازد و هدفمندی اش را می ستاند.



دادباوریهای کلاسیک

آشنایان با سنتهای دینی مغرب زمین، چه بسا با چنین فروگشاییهایی از دشواره دادباوری خرسند نگردند. آنها شاید این گونه قلمداد کنند که پاره‌ای از این نظرگاهها، همچون انکار این گزاره که «خداوند مطابق با تعابیر و اصطلاحات فهم پذیر بشری دادگر است»، جداً ایمان دینی مبتنی بر نیک سرشتی و نیکخواهی خداوند را به مخاطره می‌افکنند. دیگر فردگشاییها شاید به نظر چنین نمایند که اهمیت شری را که خداوند، خواستار پیروزی و چیرگی بر آن است نادیده می‌انگارند و یا چه بسا پایه‌های پشت گرمی و دل‌آسودگی به توانایی خداوند بر مهار و کنترل شر را فرسوده و سست سازند. حال آنکه دیده‌ایم که آن دیدگاه بدیل، یعنی راست‌انگاری خیرمندی و خیرخواهی و قدرت بی‌کران خداوند در جهانی از شر واقعی و جدی، غیرمنطقی می‌نماید. ولی با وجود این، پاسداران یگانه پرستی اخلاقی، عموماً پذیرش نامنتقی بودن آشکار آن دیدگاه را برنتافته‌اند. اینان با درجات نایکسانی از خودآگاهی، اظهار داشته‌اند که آن تناقض و ناهمسازی (Contradiction) ادعایی (alleged) میان یگانه پرستی و واقعیت‌مندی رنج، امری پندارین است. چنین نگرشی، شالوده و علت اصلی ویژه‌ای است که به منظور پاسداری از باور به خدایی دادگستر و قادر مطلق گشایش و گسترش یافته است. کلید راهگشا و راهنما به چنین نظرگاههایی، فهم و دریافت معنای قدرت مطلق خداوند است.

نوعاً، این گونه احتجاج شده است که گرچه ذات باری، کردگار خواسته‌خویش و هر امر ممکن است، اما بر انجام امور منطقی ناممکن توانایی ندارد. این نه به سبب کرانمندی قدرت وی، بل تنها از آن روست که ممتنع الوجود منطقی به اندیشه و تصور در نمی‌آید. از همین رو خداوند را توان ایجاد دایره مربع نیست و ما را نرسد که انجام چنان امری را از وی چشم‌بداریم. چرا که تصور صرف دایره مربع بی‌معنا و ناممکن است تنها پیشامد زبانی (accident of language) است که در نظر ما دایره مربع را همچون سیب بی‌دانه، ممکن الوجود جلوه می‌دهد و ما را راه می‌زند که ناتوانی اینچنینی خداوند را به مثابه کرانمندی قدرت وی بینگاریم.

بر این بنیان، آورده‌اند که مدعای ناسازگاری منطقی نیکی و قدرت ایزدی با هستی رنج ناراست و نارواست. چرا که امحای تمامی رنجها از پهنه عالم، به دست خدایی مطلقاً نیک و توانا، بایستگی ندارد. درست این است که این خداوند را خواسته آن بوده که بزرگترین پایه نیکی را در عالم تحقق بخشد. اما آفرینش چنین پایه‌ای، همبسته ایجاد نیکیهایی ویژه است که هستی‌شان،



به لحاظ منطقی، امکان پیدایی شروری ویژه و آشکار را در خود نهفته و بایسته دارد. و این شرور می‌تواند خاستگاه گزند و رنجی که در پیرامون خود می‌نگریم باشند.

بنابراین، مبادرت به امر خطیر و مهم نظریه پردازی در خصوص عدل الهی، اساساً مستلزم شناخت آن خیرات و نیکیهای بس ارجمندی خواهد بود که هستی شان همراه و همبسته هستی مراتب ویژه‌ای از شر یا رنج است. هواداران و مبلغان دادباوریهای مشخصی عموماً چنین ابراز کرده‌اند که جهانی تهی از این خیرها و نیکیها کم‌بهاتر از آن جهان دربردارنده آنهاست. و از این رو خدای متعال، اخلاقاً در آفرینش جهانی که زیستگاه این نیکیها و شرور همبسته آنهاست عدالت ورزیده و بر این بنیان، کردارش سیمایی بخردانه و پذیرفتنی می‌یابد.

امر خطیر و پراهمیت دادباوری، تا زمانی که بر پایه شماری اندک و ویژه از نیکی و خیر در عالم بایستد و بدانها بسنده کند از بن، کنشی التقاطی (eclectic) خواهد بود. ارزشهای مشخص و دلایل و براهین گونه‌گونی جهت دفاع از نیک سرشتی خداوند پرورده و ارائه شده‌اند.

پاره‌ای از دادباوریهای عمده و بنیادین که در اینجا عرضه شده‌اند، به معنای کاملاً دقیق اصطلاح، دادباوری نیستند. زیرا به جای تشخیص و تعیین ارزشهایی که هستی شان رنج را موجه می‌سازد، بیشتر به بازگویی امکان واقعیت‌مندی چنان ارزشهایی می‌پردازند. به هر حال هیچ یک از این دادباوریهای کلاسیک ضرورتاً یکدیگر را طرد نمی‌کنند و پیروان یکتاپرستی اخلاقی معمولاً قابل به پاره‌ای از دیدگاهها که در پی می‌آید، هستند.

دادباوری «اختیار» اندیشانه (The free - will theodicY)

یکی از توانمندترین تبیینها (explanation) از پدیده رنج، «دادباوری اختیار»ی است که بارها و بارها ارائه و اقامه شده است. دارندگان چنین دیدگاهی برآنند که جهان در بر دارنده آفریدگانی که آزادانه نیکی می‌ورزند، و نیکخویی و نیکخواهی آفریدگار خویش را پاسخ می‌گویند، بسی بهتر است از جهانی پر از موجوداتی بی‌اراده (automaton) که پیوسته و همواره به نیک کرداری سرگرمند، تنها به این سبب که آنان را توان و امکان زشتکاری نیست.

تردید نیست که خداوند را توان آفرینش آفریدگان آزاد و مختار هست و او نیز چنین می‌کند. حال اگر چنان آفریدگانی حقیقتاً آزاد باشند، پس خداوند نخواهد توانست علت



تعیین کننده رفتار و کردار ایشان باشد. آفرینش موجودی مختار که به انجام کردار نیک اخلاقی توانا باشد، بایسته و روی دیگر سکه آفرینش موجودی است که بر انجام کردار زشت اخلاقی قدرت دارد. و اگر بفرجام چنین شد برخی از آفریدگان آزاد و مختار خداوند از آزادی و توان انجام کردار زشت بهره جسته، به زشتکاری مبادرت می ورزند و همین سرچشمه و خاستگاه رنجی است که در پیرامون خود می یابیم. پاره ای از این رنجهای یکسره برآمده همین موجودات پست و پلید، و پاره ای دیگر، فرآورده جزای دادگرانه ایزدی اند که به بدکاری آن بدکاران تعلق می گیرد.

این دادباوری به همان میزان که به آسانی بیان پذیر است، پیچیدگیهای فراوانی نیز دارد و بارها مورد سنجش و ستیزه واقع شده است. بحثهای نوین در این باب، بویژه، جدی و نیرومند بوده اند. فیلسوفانی همچون آنتونی فلو (Anthony flow) و جی. ال. مکی (J. L. Mackie)، برای نمونه، حلقه پیوند دهنده انگاره اختیار و امکان خطاکاری در این برهان را به پرسش کشیده اند. به گمان اینان از آنجا که کردار موجودات مختار از سوی کنشگرهای علیتی (causal factor)، دیگرگون نمی گردد، پروردگار می توانست سرشت آدمی و پیرامون مادی و فیزیکی [او] را به گونه ای پیکربندی کند، که آن آزادکامان مختار هیچ گاه به خطا و زشتکاری فرو نغلتند. ایشان همچنین برآنند که اگر منطقاً ممکن است که یک موجود آزاد هرگز گناه و خطا نرزد، هیچ غیر منطقی نمی نماید که خداوند نژاد یکپارچه و کاملی از مختارانی بیافریند که هیچ گاه به کردار بد دست نمی برند. البته فلاسفه دیگری - که از میان ایشان بویژه نلسون پایک (Nelson Pike) و الوین پلانتینگا (Alvin Plantinga) نامبردنی اند - چنین حجتیهایی را بر نمی تابند. و بر این باورند که همتایان مکی و فلو یا آگاهی ای ناهمخوان با دریافت همگانی از اختیار و آزادی - که در سرشت خود، بایسته انگاره تعیین ناشدگی از سوی نیروهای علیتی (Causal forces) است - دارند؛ و یا به ناروا از پیچیدگیها و پوشیدگیهای آن برهان چنین برداشت کرده اند که گویا خداوند را امکان و توان آفرینش موجودات مختار و آزادکامی است که هرگز به بدکاری نمی لغزند. ایشان می گویند در عین حال که حقیقت دارد که خداوند می تواند به آفرینش نسل و نژادی از موجودات آزاد دست زند که هیچ کدام هیچ گاه کننده کردار زشت نگردند؛ این که خداوند بتواند آزادکامانی بیافریند و خود نیز سبب عدم زشتکاری ایشان باشد بهره ای از حقیقت ندارد. پس علت هر کردار زشتی خود این موجوداتند. چنین آغازهای فیلسوفان نامبرده را به این نتیجه گیری می راند که اگر

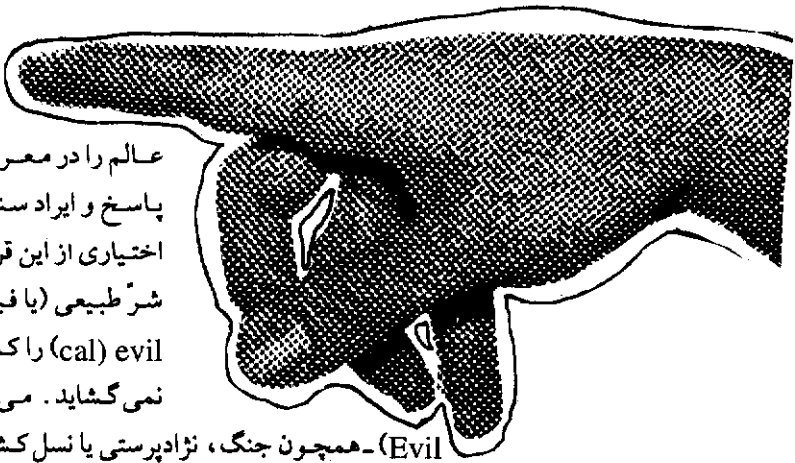


خدا اراده کند موجودات واقعاً
مختاری را بیافریند می بایست

عالم را در معرض امکان رنج و شر قرار دهد.
پاسخ و ایراد سنتی تر و دیرپای تر به دادباوری
اختیاری از این قرار است: این برهان گویا دشواره
شرط طبیعی (یا فیزیکی) (Natural (or physi-
cal) evil را که ناسازگار با شر اخلاقی است
نمی گشاید. می توان شرور اخلاقی ای (Moral

Evil) - همچون جنگ، نژادپرستی یا نسل کشی - را سیماهایی از رنج انگاشت
که دستاورد عملکرد موجودات آزادند. حال آنکه شرط طبیعی از قبیل زلزله یا سیل یا طاعون آن رنج
یا شری است که نتیجه کنشها یا خواستهای (volition) موجودات مختار نباشد. حتی اگر بپذیریم
که این جداسازی چندان دقیق نمی نماید - چنانکه برای نمونه برخی از آسیبهای زاییده از زلزله ها،
نتیجه پستی شیوه های ساختمان سازی و دیگر گونه های نادانی یا خست و دون مایگی آدمی اند - با
این حال نمونه هایی از رنج وجود دارند که آشکارا و رای مهار انسان واقعند. این سنجشگران
می گویند: از آنجا که خاستگاه این رنجهای - همانها که در و رای کنترل آدمی اند - را نمی توان
بهره برداری نابجای بشری از اختیار و آزادی دانست، پس بفرجام تنها خداوند، مسؤول و
هستی بخش اینهاست.

مدافعان دادباوری اختیاری به انحای گونه گونه به این ایراد پاسخ داده اند. ایشان بعضاً علل
نخستین شرور طبیعی را فعالیت هستیهای اهریمنی (the agency of demonic beings)
- همچون شیطان یا فرشتگان رانده شده (fallen angels) - معرفی کرده اند که بداندیشی و
بدخواهی شان، ناشی از کار بست نابهنجار اختیار است. و بعضاً نیز چنین استدلال کرده اند که
شرور طبیعی کیفرهای جاری کژکاریهای والدین نخستین بشرند، که بر این پایه چنین
رنجهایی پیامدهای آن گناه نخستین می باشند. برغم تلاشهای گاه و بیگاهی که به جهت برپاداشت
چنین احتجاجاتی شکل گرفته، امروزه اندک رویکردی به آنها می شود. ثمره، آن که بسیاری از
هواداران دادباوری اختیاری امروزه احساس کرده اند که می باید پایگاه پاسداری خویش از خداوند
و دادگری وی را تغییر دهند. ایشان بیشتر به «دادباوریهای آموزشی» دست می آورند.



دادباوریهای آموزشی

نیرومندی این دادباوریها و مدار توانمندی شان در توجیه، دست کم، شماری از رنجهای گریبانگیر بی گناهان است. در این برهان، واقعیت‌مندی چنین رنجی پذیرفته می‌شود، چرا که این رنج به کار پر بار کردن احساس، برپاسازی شخصیت اخلاقی و افزایش (experince) توانمندیهای آدمی می‌آید.

از میان این مدعای کلی و گسترده که «رنج ارزش آموزشی دارد»، می‌توان دست کم مدعاهای معین و مشخصی را باز شناخت. برای مثال بعضاً از این باور پشتیبانی شده که رنج، ارزیابی و سپاسگزاری و احساس خشنودی ما را از حیات، بهبود و افزونی می‌بخشد همچنان که جدایی و فراق، لحظات پیوند و وصال عشاق را پُر و سرشار می‌سازد. در سطحی ژرف‌تر، برهان این گونه طرح می‌شود که حتی شدیدترین رنج می‌تواند به ما در برابر ناملایمات، پایداری و استواری هدیه کند و ما را در پرورش و آبادسازی ژرفنای شخصیت و توانمندیهایمان یاری رساند و مهر و رافتمان را فزون سازد. بالاخره، در این خصوص، تأکید بر ارزش عالمی که بر پایه قوانین سامانمند و منظم طبیعت ایستاده، امری رایج و مشترک است. بی‌گمان، رنجهای فراوانی از کار کنش قوانین طبیعت سرچشمه دارند. اگر خداوند می‌خواست، جهانی خالی از هر قانون منظمی می‌آفرید. جهانی که در آن، شعله‌های آتشی که خانواده فرورفته به خوابی را تهدید می‌کنند، ناگهان به سردی گرایند. اما در این باب گفته‌اند که چنان جهانی نزهتگاهی جادویی با اندک مجالی برای رشد دانش بشری است و در آن، نوع بشر برای همیشه در خُرَدی خردی و ذهنی می‌ماند. این تبیین - که بر قانون طبیعی بنیان دارد - نیز گه‌گاه برای توجیه دشواره پیچیده رنج حیوانی ارائه شده است. این گونه دادباوریهای آموزشی مهم و در عین حال دارای مرزهایی روشن هستند. بسیاری از لذات زندگی برای لذت بودن و لذت احساس شدن وابسته به رنج نیستند؛ سلامتی و بهبود حال را می‌توان بدون بیماری حس کرد و قدرش را یافت. البته این نکته که رنج و درد جدی و شدید می‌تواند رشد و گسترش شخصیت و توانمندیهای ما را سبب گردد و برانگیزد، حقیقت دارد و چه بسا که به گونه‌ای ژرف چنین است. اما همواره این گونه نیست، رنج و درد گه‌گاه مردمان را ناخشنود و تلخکام می‌سازد، از شمارشان می‌کاهد، پراکنده‌شان می‌گرداند و به نابودی‌شان می‌سپارد. در پایان، اگرچه رشد در فهم قوانین طبیعت ارزشمند است اما باید پرسیم که آیا چنین دانشی اگر به بهای تنهایی زندگی آدمیان بسیاری در طول نسلهای بی‌شمار فراعینک آید، خواستنی



و ارزشمند است؟ برخی می پرسند: این چگونه آموزشی است که بسیاری از دانش آموزانش را به گرداب نیستی و مرگ می افکند؟

دادباوریهای فرجام شناختی (یا تاوان اندیشانه) (Eschatological 'or recompense' theodicies)

بسیاری از دشواریهای دادباوریهای آموزشی از ناپایداری زندگی آدمی برمی خیزند و اگر هستی فردی پس از مرگ ادامه یابد پاره ای از آن گره ها گشوده می شوند. آن گاه رنج بلا استحقاق و ناروا یا غیر سازنده و نابارور، درون بافت گسترده تری از معنا و احساس قرار می گیرد. دادباوریهای فرجام شناسانه بر این باور استوارند که زندگی بشری به فراسوی مرگ شخصی دامن می گسترد و راستان، بفرجام، پاداش خود را به تمامی می ستانند (همچنین بارها گفته شده که زشتکاران مجازات در خور خویش را می یابند). این گونه دادباوریها برحسب پاسخ به این پرسش که چنین کیفر و مجازاتی چگونه و در چه زمانی روی خواهد داد، گوناگون می گردند. واژه es- chaton (امر فرجامین) را می توان همچون دوره ای تاریخی (historical epoch) انگاشت، که در پایان تاریخ، آن زمان که راستان در کالبدهای نوساخته باز می خیزند و باز می زیند، آغاز می شود. یا می توان آن را چونان ساحتی آسمانی و جاودانی، که آدمی پس از مرگ بدان گام می نهد، دانست. پیش انگاره دادباوریهای فرجام شناختی در هر دو صورت چنین است: زندگانی لذت بار آینده، تاوان رنج کنونی است.

دادباوریهای فرجام شناسانه، آشکارا نقش مهمی در سازش و آشتی دین باوران با واقعیت رنج ایفا می کنند. با این همه، این نوع دادباوریها امروزه با دشواریهای بسیاری روبه رو هستند؛ برخی مردمان به حیات پس از مرگ ناپاورند، پاره ای دیگر این عقیده را که کامیابی و خوشنودی آینده، تاوان ناکامی و سیاه روزی اکنون است بر نمی تابند. اینان به این نکته اشاره دارند که ممکن است رنججوری را پایانی باشد، اما یاد رنج همواره و پیوسته پاینده است. داستان نویسانی مانند داستایوسکی، کامو و الی و سیل نیز پرسیده اند که آیا کدام تاوانی را می رسد که تمامی رنج و زجر انبوه وارد بر کودکان بی گناه در روزگاران پر شکنجه و آزار نو را جبران نماید.



دادباوریِ معلق و معوق (چیستانِ رنج)

(Theodicy deferred. 'the mystery of suffering')

مدتها پیش از آشویتس، دین باوران به این نکته آگاهی یافتند که هر تلاشی برای توجیه رنجهای بزرگ و شدید بر بنیان ارزشهای تشخیص پذیر، در حکم پذیرش خطر بی مایه ساختن گستردگی و بزرگی عذاب بشری است. پاره ای از دین باوران به جای چشم پوشی و دست شستن از باورشان به دادگری قدرت بی کران خداوند، انکار فهم و دریافت کامل راز و چیستان رنج را برگزیده اند. اینان معوق و معلق ساختن کشف این راز و پشت گرمی و دل آسودگی بر فرمانفرمایی و نیکی بیکران و ناب خداوند را، دانسته، فراروی خود نهاده اند. و بارها این امر را با امیدها و آرزوهای فرجام شناختی خود پیوند داده اند و تنها به تاوان آینده، بل نیز به فهم بازپسین اراده و خواست خداوند در این جهان، چشم انتظار دوخته اند.

بیشتر آنانی که بر رازگونگی رنج پای می فشردند، بر سرشت ناقص دریافت بشری و ناهمگونیهای بی شمار بین خدا و انسان نیز تأکید می نهند. البته نمی باید چنین نظرگاهی را با این نگره که دادگری خداوند، ناهمگونی گوهری با دادگری آدمی دارد، به هم آمیخت و یکسان دید. این چشم انداز دوم، دشواره دادباوری را با نهادن خداوند در ورای قلمرو مسؤولیت اخلاقی فرو می گشاید، حال آن که نگرشی که در اینجا مورد بررسی واقع شد بر راست انگاشته شدن فرجامین داددهی خدایی در جهان بازپسین، پایداری می ورزد. این ایمان، خدا را برتر و ورای عدالت نمی نگرد، بل بر آن است که عدل خداوند، بفرجام، ثابت و آشکار خواهد شد.

دادباوریهای «پیوند» اندیشانه (Communion theodicies)

تأکید بر رازآمیزی رنج و نیاز به تعلیق و تعویق فهم و گشایش آن می تواند ایمان دینی را به رغم هستی شر بر پای دارد؛ اما فشارهای نوی نیز بر آن وارد می آورد. چرا که در این صورت، چه بسا، آدمیان خود را به سان مهره هایی کنش پذیر در یک بازی کیهانی، و خداوند را نیز چونان موجودی بس دور و بی پروا پندارند. برای برطرف ساختن این پیامدهای فکری، سنتهای مذهبی، بعضاً، خود رنج را همچون مجال و فرصتی برای ارتباط، همکاری و حتی پیوندی یکسره با خداوند شناسانده اند. نگرشهای بس گونه گونی را می توان در اینجا تعریف کرد: یکی با تأکید بر حضور و همراهی خداوند با فرد دردمند در ژرفای درد و عذاب، از پذیرش دوری پندارین





خداوند و انگاره «راز رنج» سر می پیچد. در این برداشت، خدا خدایی غمخوار و همدرد است. خدایی است که با آفریدگانش رنج می برد و در هماندم که دورترین می نماید، به ژرف ترین گونه، نزدیک و حاضر است. این دیدگاه، شاید در گام نخست از پس تبیین چرایی آفرینش شر از سوی خداوند بر نیاید، اما فرد باورمند را در لحظه گرفتاری و رنجوری آرامش و استواری می بخشد. افزون بر این، حال که خداوند، خدایی دردمند و رنج آشناست، [تحمل] رنج به باورمندان امکان و مجالی یگانه برای فرمانبری و همانندگری با آفریدگار هدیه می کند. آنانی که برای آرمانی درست و والا رنج می برند خواست الهی را جامه هستی می پوشانند و حضورش را در جهان آشکار می سازند. پس درد، ژرف ترین امکان و مجال شگرف همکاری و پیوند بین خداوند و انسان را فراهم می آورد.

با چنین تأکیدی بر انگاره «پیوند»، پرسمان پرخطر دادباوری در نقطه آغاز، پایان می گیرد. آنچه نخست عرصه را برای پرسشگری از دادگستری و نگرگوهی ذات باری و چرایی رنجبری و تلخکامی پاکان و بی گناهان فراخ می نهاد، اکنون به «بیان» و «نمود» برین عشق و دلدادگی بین خداوند و انسان دیگرگون شده است.

در این نگرش، برخلاف فروکشاییهای رمزانگارانۀ دشواره رنج - که پیشتر یادشان رفت - نه تنها وجود رنج مورد انکار قرار نگرفته بلکه حقیقت و اهمیت آن در حیات آدمی، اوج و بلندا گرفته است. در اینجا اما خود پدیده رنج، ارزیابی نوی یافته است. یعنی آنچه معمولاً احساسی ناخوشایند پنداشته می شد که باید از آن دوری جست، اکنون همچون امکانی برای احساس خرسندی ژرف و شگرف دینی تلقی می گردد.

آموزه های دادباوری در تاریخ ادیان

این گونه ایستارهای نظری در مورد پدیده رنج و دادباوری، صرفاً احتمالاتی (Possibilities) انتزاعی و تجربیدی منطقی نبوده و بلکه در زندگانی و آموزه های جامعه های مذهبی تاریخی نیز، بیان و نمود خارجی و عینی خود را می یابند. حتی می توان ادیان را بر بنیاد جانبداری از هر یک از این دیدگاهها تعریف کرد. در یک سنت، اگرچه همه این دیدگاهها از حضوری نسبی برخوردارند، یکی از اینها معمولاً چیره و برجسته است و به سان نشان یا ویژگی بارز (distinguishing trait) شمرده می شود. حتی ستهایی که دارای پیوندی نزدیکند

- همچون مسیحیت و یهودیت- ناهمانندی خویش را با برتری بخشی، هوشمندانه به یکی از این نظرگاهها می شناسانند.

یهودیت

در سنت یهودی، رویکرد به پرسمان دادباوری نه تنها در کتابهای مقدس عبرانی (Hebrew Scriptures) بلکه در آموزه های خاخامی (Rabbinic) مشاهده شده است.

بنیانهای نظری در کتاب مقدس (Biblical foundations)

کتابهای مقدس عبرانی، شالوده دادباوریهای مسیحی و یهودی، هردو، را برمی سازند. این منبعها با درجات ناهمگون تکیه و تاکید، دربردارنده اکثر دیدگاههایی هستند که پیشتر به بازبینی شان پرداختیم. البته دادباوری اختیاراندیشانه، شاید سرآمد و صدرنشین آنها باشد. این نگرش به شدت در گزارش تاریخی وارد شده در کتاب پیدایش- آن جا که خبر از تباهی جهان نیکو (یا بس نیکو)ی خدا آفریده، به توسط گناه آلودگی بشر می دهد- تکیه گاه یافته و استوار می شود. ما، از نخستین نافرمانی دانسته اما ناپایسته آدم و حوا بدین سو، گواه و پی گیر فراروند شتابناک و بازگردنده (recurrent) زشتکاری ای هستیم که نیک سرشتی طبیعت را دون مایه و فروپایه ساخته، انسان را در برابر انسان می نهد. گزارش کتاب پیدایش اگرچه بر تمامی پرسشهایی که اندیش وران بعدی را آزرده- برای نمونه، «چرا خداوند آفرینش انسان را از آغاز برگزید؟»- پاسخ نمی گوید، گناه نخستین پیدایی هر دو شرط طبیعی و اخلاقی را گردن آویز کژ بهره جوئی آدمی از اختیار و آزادگامی می سازد. همچو نگرشی، دقیقاً آن پاره های انجیل را که تحت تاثیر نگارنده سفر تثبیه و رسولان نخستین بودند، به یاد می آورد. در اینجا، تبیین رنج با واژگان ساده کیفری و جزایی (retributive) صورت می گیرد: پایبندی و وفاداری به شروط دینی و اخلاقی عهد عتیق بین خدا و انسان (Covenant)، آرامش و نیکروزی را به ارمغان می آورد. و گزند، بیماری، قحطی، گرسنگی و جنگ، پیامد پستی و تبهکاری اند. از آنجا که کتابهای پیامبران (Prophetic literature) بیشتر عزم و آهنگ فراخوانی مردم گناهکار به فرمانبرداری بایسته و سازگار با عهد و پیمان عتیق دارد، می توان دانست که بستگی بین کردار و پیامدهای آن همیشه یکسره و بی میانجی نیست. نمره، یک دادباوری فرجام شناختی اندر باش (immanent eschatological theodi-





cy) است که بر پایه پشت گرمی و دل آسودگی به حساسرسی و سنجش تند و بی درنگ اعمال و گزارشهای اخلاقی در آینده، قامت می افرازد. چنین گفت اشعیاء نبی: (۱۱-۱۰: ۳) «عادلان را بگویند که ایشان را سعادت‌مندی خواهد بود، زیرا از ثمره اعمال خویش خواهند خورد. وای بر شریران که ایشان را بدی خواهد بود، چون که مکافات دست ایشان به ایشان کرده خواهد شد.»^۱ چنین معادله ساده‌ای بین درد و کیفر در اندیشه کتاب مقدسی (Biblical thinking) بی چالش نماند. و فجایع و ناگواریهای دوران تبعید بابلیان به این سو، آن زمان که بنی اسرائیل غالباً وفاداری ژرف و شگرفی به عهد عتیق و با خداوند داشتند، تبیین و توجیهی را برای درد و رنج پاکان و بی گناهان بایسته گردانید. در ادبیات کتاب حکمت (wisdom literature) پروژه کتاب ایوب، دادباوری کهن و پیشین به دور افکنده شده است. ایوب انسانی است به تمامی معنا پاک، بی لغزش و راست کردار و اما و هزار اما، به رنج و درد گرفتار و دست به گریبان (کتاب ایوب ۲-۱). فرجام نثر - که بظاهر در تاریخ پسین تری افزوده شده - در پی آن است تا با اشاره به این نکته که ایوب سرانجام به جبران رنجها و پریشانیهایش پاداشی بس برتر و بیشتر دریافت داشت، از طرح کیفری (retributive schema) جانبداری کند. اما سرنوشت سازترین پاسخ این کتاب به پدیده رنج به فروگشایی ریشه‌ای پرسمان دادباوری نزدیک است. خداوند در پاسخ به ایوب با آوایی از درون گردبادی این گونه می پرسد: «وقتی که زمین را بنیاد نهادم کجا بودی؟» (۴: ۳۸) و پسایند آن دعایی است دربردارنده تهلل و تسبیح (litang) کردارهای توانمندانه و سترگ خداوند در گستره‌های طبیعت و تاریخ به همراه عرضه داشت این آموزه که آدمی را، با چنان ناتوانی و کوتاهدستی سرشتین، نمی سزد که از دادگستری آفریدگار خویش پرسشگری کند. در پایان، ایوب پشیمان از گستاخی خود این گونه ندای ندبه و توبه سر می دهد: «من به آنچه نفهمیدم تکلم کردم، به چیزهایی که فوق از عقل من بود و نمی دانستم.»

کتاب ایوب را می توان به عنوان دست شستن از هر تلاشی در جهت درک دادگری خداوند، و همچون بیان و آشکارگری ناشایستگی آفریده‌ای برای پرسشگری و حساسرسی و بازجویی از آفریدگار خویش انگاشت. یا می توان آن را - به گونه‌ای سطحی‌تر - همانند یک دادباوری معوق و معلوق دید - البته نه آن مدعا که خداوند، بیدادگر یا ورای دادگری است، بل این رای که ما اکنون و اینجا ناآماده درک گونه‌های داده‌ی خداوندیم. البته بازگویی چندباره چیرگی خداوند بر پلیدان آن تفسیر را تأیید می کند. در هر حال دیدگاه ریشه‌ای‌تر که به فروگشایی مسأله دادباوری می انجامد،

در جایی دیگر از کتاب حکمت بیان خود را می‌یابد. مثلاً کتاب جامعه، بارها بر تیرگی و گنگی شیوه‌های رفتار خداوند با آدمیان پای می‌فشد. این متن گه‌گاه نومید از وجود هرگونه دادگری در جهان است: «همه چیز برای همگان مساوی است. برای عادلان و شریکان یک واقعه است؛ برای خوبان و طاهران و نجسان» (کتاب جامعه حضرت سلیمان ۲: ۹).

چنین پژوهش‌های هیجانی و دراماتیک سنت حکمت (wisdom tradition)، تنها دیدگاه‌های دوران اسارت و تبعید بابلیان و پس از آن نیستند. در پاره‌ای از متون پیامبران (prophetic writings) بعدی، بویژه در اشعیا دوم، گونه پیچیده و نوی از دادباوری-یعنی انگاره «بنده دردمند» (suffering servant)- آشکار می‌گردد: او «صاحب بی‌گناه غمها» و «قربانی گناه» است آن‌که بار گناهان دیگران را بر دوش خویش می‌نهد و «به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید». اشعیا ۱۰-۳: ۵۳. تنها، کیستی این شخصیت [بلاکش] ناروشن می‌ماند. آیا وی خود پیامبر است یا شخص فرهمند دیگری؟ (charismatic figure) آیا او همان امت به مثابه یک کل است یا یک جانشین راست‌کردار (خلف صالح) (arighteous remnant)؟ پاسخ هرچه باشد، چنین انگاره‌ای، با آمیزش دادباوری اختیاراندیشانه با این پاره‌های دادباورهای آموزشی و پیونداندیشانه، دادباوری نوی برپا ساخته است. در این دیدگاه، درد همچون گذشته برانگیخته و برآمده از گناه دانسته می‌شود، اما آن بنده به جانشینی و نمایندگی دیگر آدمیان، دردمند و بلاکش است. او تازیانه‌هایش را به بهای جان می‌ستاند تا کیفر و مجازات دیگران را به خود گیرد و پیامد گناه و نیز خشم خداوند به خاطر آن را برجسته و هویدا سازد. رنجبری و دردمندی او، آموزگار دیگران و نیز گونه بی‌همتای بندگی و خدمتگزاری به بارگاه خداست. سرانجام با پاکداری به پهنه دادباوری فرجام‌شناسانه، نوید ارزانی داشتن پاداشی شایان به این بنده خدمتگزار در آینده و بفرجام در میان می‌آید. او «در میان بزرگان، نصیب خواهد یافت» و «غنیمت را با زورآوران، تقسیم خواهد نمود» (اشعیا ۱۲: ۵۳).

در واپسین متون انجیل عبرانی، همچنین در بسیاری از نوشته‌های دوره مابین دو عهد عتیق و جدید (intertestamental period) با پیدایش الهام نگاهشته‌ها (apocalyptic writings) -همچون کتاب دانیال نبی- این درونمایه‌های «فرجام‌شناختی» و «تاوان‌اندیشانه» گام پیش می‌نهند. در این نوشته‌ها، تاریخ در سیر به سوی جداسازی فرجامین کیهانی (final cosmic resolution)، آن‌گاه که خداوند امپراتوریهای گنجهکاران را درهم خواهد کوفت و مردگان



پاك نهاد را «به جهت حيات جانانى» [تائوان بنی ۲۸۰] [بر خواهد انگيخت، در بدین ترتيب متون عبرانی با ناگريزى منطبق بر رابطه درخامین بين رنج و گناه به پایان

خاخامی (Rabbinic teaching)

سیاری از درونمایه های ریشه شده در متون عبرانی، در اندیشه خاخامی، گمی و پایندگی می یابند. ناگريزى، به عنوان یک جنبه از اخلاق و پيوندانديشانه و تنگی رنج و گناه ایستاده اند. در متون عبرانی، ناگريزى را آسیب و گزندى دردآلود برده، در برابرش ناپسند و بدو مجال گشای آردی (B. T, Ber 5a). یا دگر بار در دیگر و به گونه ای ریشه ای تر می گوید: «هیچ رنجی بدون گناه نیست» (B.T. shab. 55a) سخن نتیجه می شود که هرگونه ناهمخوانی آشکارى برودار و پاداش آن باید که از میان برود ار شود. در اینجا فرجام شناسی دارای اهمیتى بزرگ و دقیق می گردد. راستان را است که بدان جهان آینده ای چشم انتظار بدوزند (ólam ha-áretz) که پهنه رفت و رُوب بهاست و کژ مردمان را بجاست که از رنج و شکنجه دوزخ (Gehenna) بر خود بیمناك بند. پس هر رنج محسوس و درخور توجهی که کسی را می رسد می توان چون كفاره و تاوان آن همیشه و ناگريزى تمامی گونه انسان در شمار آید. بر این رو رنج، آدمی را برای پاداش من آماده و آراسته می سازد. «رنجها پسندیده و دلپذیرند از آنجا که قربانها تاوان و كفاره اند، بز تاوانی است» (Mekilta'de Rabbi yishma 'e'l) (۲۸۰-۲).

بن پایداری بر ارزش نیکو و سودمند رنج در یک رشته آموزه های خاخامی نمودی بر می یابد. یعنی آن آموزه هایی که به فراسوی نگره رنج همچون کيفر گام می نهند و ای آموزشی آن، یا مجال و امکاني را که برای فرمانبرى خداپسندانه و یا پیوند و نزدیکی هم می آورد، برجسته می سازند. برای نمونه، که گاه رنج دارنده ارزش انضباطی و (disciplinary Value) به دیده می آید. قطعه ۱۱: ۳ «امثال» سلیمان آنجا که خداوند پندری می نمایاند که فرزند دلبند خویش را از سر پرورش و فرهیختن گوشمال باها مورد اشاره آشکار یا نهفته و پنهان قرار می گیرد. گفته شده که عقیوه بن یوسف (Aqiva bin Y) که در شورش بارکوخبا (Bar Kokhba Revolt) به دست رومیها به



شهادت رسید. در هنگامه شکنجه، خنده مستانه می زده است. وی در پاسخ شکنجه دهنده گفت که در تمام دوران زندگانی اش به خواندن «شما» (many Shemah، یا Shema) پرداخته است (همان ورد آیینی (ritual formula) ای که یهودیان راستین را فرمان رسیده تا با تمام قلب و روح و توان به خداوند عشق بورزند). و آنک در گاه شکنجه ها دریافته که سرانجام به انجام و بجای آری آن فرمان الهی کار است. نزد عقیده همچون بسیاری از دیگر یهودان که بدو روی دارند. رنج، سیمای امکانی برای دریافت فضل و بخشش ایزدی (divine grace) را می یابد. در بحبوحه یهودیان حضور آن خدایی را به شهود می نشستند که خواست و آرمانش همانا دگر بنی اسرائیل به یک جامعه مقدس به بهای رنج خویش و مردم خویش بود.

مسیحیت

مصلوب شدن عیسی در اندیشه مسیحی کانون مسأله رنج است. اما تفسیر این اندیشه مسیحی همانند دادباوریهای گونه گونی که از زمین این تفسیر رویده اند، به گونه متنوع است.

عهد جدید (The New Testament):

گرچه مسأله رنج همه جا در نوشته های مسیحیت نخستین آشکار و حاضر دادباوریهای را که می توان در عهد جدید شناسایی کرد بس نهفته و گنگند. بیشتر دادباوریها در بافت اندیشه خاخامی و عهد عتیقی نشان و نمودشان را پی گرفتیم، چنانکه چه است، آشکارا در عهد جدید انگاشته شده اند. در این میان پافشاری ویژه ای، مثلاً دادباوری اختیاراندیشانه می رود، حق است که رخداد مصلوب شدن عیسی برای روشنی است بر این مدعا که تمامی آنانی که به رنج دچارند گنهکار نیستند. اگرچه خود، بیش و کم، ثمره تمامی کژرویه های آدمیان است. فرقه بازی (Gnosticism) ملی گرایی (Nationalism) ارتش سالاری (Militarism)، ریاکاری و نفاق دینی (hypocrisy)، آز و طمع، پیمان شکنی و ناسپاسی شخصی و غرور و خودپسندی (egoism) اینجا دست در دست هم می نهند تا مرگ یک انسان بی گناه را فراهم آورند.





این واقعیت که مسیح، سراسر و آشکارا، بی لغزش و پاك است این پرسش را برمی انگیزد که بر چه بنیان وی می باید از رنج گزند یابد؟ برای این پرسش، دست کم، پاسخهای فراوانی از میان عهد جدید سر برمی کنند که برخی شان دیگر قربانیان بی گناه را نیز فرا می گیرند. در یک تحلیل در بسیاری از متون عهد جدید گونه ای دوگانه گروی (dualism) مشروط پدیدار می شود. شر و رنج برآمده از دخالت نیروهای اهریمنی و یا شیطان است (مثلاً در انجیل متی. ۳۴-۳۲: ۹-۲۴-۲۲: ۱۲ و در انجیل مرقس ۱۳-۱: ۵). در تحلیلی دیگر، با رستاخیز مسیح - که خود گواهی است بر این امر که راستان را توان برتری یابی و پیروزی بر همه نیروهای پستی و آلودگی و نیز چیرگی بر رنج و مرگ است - دادباوری فرجام شناختی، چند باره، بیان و هویدا می گردد. پولس رسول، همواره بر این نکته پافشاری دارد که رویداد رستاخیز مسیح خاستگاه امید و پشت گرمی و دل آسودگی برای همه آنانی است که به مسیح روی پیروی دارند (رساله اول پولس رسول به قرنتیان ۱۹-۱۵: ۵: رساله دوم پولس رسول به قرنتیان ۱۴: ۴). دقیقاً همکنار این نکته و نیز همه جا - از اناجیل تا مکاشفه یوحنا - چشم داشتی رستاخیزی (apocalyptic) نمایان است. مسیح همانا «پسر انسان» است که زیست - و مرگش - طبیعتاً ملکوت آینده خداوند، و بازگونگی پایگان اینجهانی پاداش دهی است. اما بسا اولین که آخرین می گردند و آخرین اولین (مرقس ۳۱: ۱۰: متی ۱۹: ۵).

همچنین بن مایه های دادباوری آموزش انگارانه در بسیاری از متون به چشم می آیند. بر بنیان رساله به عبرانیان و رساله یعقوب، رنج از سوی خداوند به مثابه آزمایش و فرهیختن آنانی فرو فرستاده شده که دلبنده و دلستان اویند (رساله به عبرانیان ۱۳-۱۲: ۳ و رساله یعقوب ۱۲ و ۴-۲: ۱) پولس این درونمایه را، با افزودن بن پاره های دادباوری پیوند اندیشانه بدان، پی می گیرد. مسیحیان می باید در سختی و رنج، خشنود و شادمان باشند، چراکه سختی؛ شکیبایی، شخصیت و نیروی روحی [یا چنانکه در ترجمه فارسی آمده است) و امتحان] و امید را می آفریند (رساله به رومیان. ۵-۳: ۵) رنج همچنین امکان تشبه به «مسیح» را عرضه می دارد (رساله اول به قرنتیان ۱: ۱۱)، همان مسیحی که به همگان نمایانده است که قدرت، در ضعف کامل می گردد نه در قدرت (رساله دوم به قرنتیان ۹: ۱۲). این پافشاری بر همدردی و رنج آشنایی مسیح، درونمایه ای پایدار در نامه های پولس است.

سرانجام، در نوشتارهای پولس برداشت و نتیجه گیری بس مهمی از دادباوری اختیار اندیشانه می یابیم: «تاکید بر جهانشمولی گناه و سزاواری جهانشمول رنج؛ این درونمایه، به تمامی، نو نیست و ریشه هایی ژرف در اندیشه عهد عتیقی و یهودی دارد، اما پولس بویژه در رساله به رومیان (۲۳: ۱۰،

۹: ۳) بدان ارزش و پایگاهی بنیادین می‌بخشد. دیگر معانی نهفته و همبسته چنین آموزه‌ای برای پرسمان دادباوری، بس شگرف و شگفت است. از آنجا که همگان گناه‌آلوده‌اند، آنچه خلاف آمدِ عادت می‌نماید، نه دردمندی و بلاکشی پاره‌ای از مردمان در جهان زیر فرمانروایی خداوند؛ بل این است که هرکسی را از خشم الهی بهره‌ای جداگانه اندوخته‌اند. (رساله به رومیان ۲۴-۲۲: ۹). این حقیقت که همگان شکنجه و عذاب نمی‌بینند، در این رساله چنین به بیان درآمده که: اولاً، در بلاکشی جانشینانه مسیح، فضل و بخشش ایزدی بروشنی دست می‌یازد و ثانیاً، خواست خداوند بر تعلیق جزا و مکافات گناه استوار است (رساله به رومیان ۲۴: ۳) چنین آموزه‌ای آشکارا بر سویه‌های دادباوری، آنچه‌آن که در کتب مقدس عبرانیان طرح شده، همراه با درونمایه «بنده بلاکش» - که اکنون منحصرأ برای مسیح به کار می‌رود- بنیاد دارد. با این حال، این انگاره با دگرگون نمودن «راز رنج» به «راز بخشش ایزدی» اندیشه و بینش مسیحی را در مورد دادباوری از بن برمی‌آشوبد و دگرگون می‌سازد.

گسترشها و پیشرفتهای سپسین (Subsequent developments)

بازنگری کوتاه همهٔ کمکهای اندیشهٔ مسیحی پس آیند به دادباوری ناممکن است. همین بس که بگویم خطوط عمدهٔ این اندیشه بر عهد جدید استوار است. در این میان آرای پولس، بویژه، نقش بنیانی می‌گذارند. اگوستین (۳۵۴-۴۳۰) پیشنهادهای پولس را در درون اصل «گناه نخستین» که خود به نیکویی پرداخته و گسترده‌اش ساخته بود، نهاد و پرورد و بار آورد. به گمان آگوستین باید دانست که خطا و جزای آدم و حوا، یا به واژگان خود وی «sin and its penalty» [= گناه و کیفر و تاوان آن]، از راه تناسل و توالد به فرزندان و جانشینان ایشان در رسیده است. پس حال که همگان کیفر را درخورند، انگشت تاکید را باید بر بخشش خدایی و برگزینش آنانی که بهره‌شان سرنوشتی دادآمیز است گذاشت. پدیدهٔ «گزینش» خود برابر با سرنوشت و تقدیر الهی و بر پایهٔ حکم ازلی خداوند بر این که چه «کس» به آن کیفر شایان «همگان» مبتلا خواهد شد، تعریف می‌شود.

چنین نگره‌ای نه تنها دشوارهٔ دادباوری را به تمامی وانمی‌گشاید، بل به جهاتی آن را با شیوه‌ای نو، استواری و تیزی می‌بخشد. در این صورت پرسش اصلی این نخواهد بود که چرا آدمیان با اختیار خویش هستی و پیدایی رنج را سبب گشته‌اند. بلکه سیمای آن چنین می‌گردد که چرا از آغاز خداوند با توان بی‌کران و شناخت پیشینی و ازلی خویش، هستی و پیدایی تمام آن رویدادهای دهشتناک برخاسته از هبوط آدم را روا و بایسته داشته است. البته برخی مشروعیت (legitimacy)





چنین پرسشی را منکر شده‌اند. برای نمونه در آیین کاتولونی، هشدارها و پرهیز دانه‌های پولس از پرسشگری و بازجویی از خداوند (نامه به رومیان، ۱۹-۲۱: ۹) به گونه‌ی یک اصل ایمانی که خدا را در ورای ترازوی دادگری انسانی می‌بیند و می‌نهد، گسترش یافته است. این انکار پاسخگویی ایزدی، آشکارا پرسمان دادباوری را فرو می‌گشاید. البته تمام مسیحیان چنین نگرش تندروانه‌ای را از آن خود ندانسته و به تلاشهای پی در پی برای تبیین و توجیه آفرینش موجودات آماده و توانا به بزهکاری از سوی خداوند پرداخته و دست یازیده‌اند. جان هیک در کتاب خود با عنوان «شر و خداوند عشق» (Evil and the God of love) (لندن، ۱۹۷۷) بر آن است که دست کم دو پاسخ عمده و ریشه‌ای به چنین پرسشی را در سنت مسیحیت می‌توان جست. یکی از این دو، نزد آگوستین یافتنی است که رهیافت چیره تاریخی اندیشه به این پرسمان را برمی‌سازد. (مثلاً، توماس آکویناس و بسیاری از دیگر متکلمان کاتولیک دیدگاه همانندی را برگرفته‌اند.) در این پاسخ، شر در جهان آفرینش، نه همچون امری موجود و واقعی در خود-همسان باور مانویان-، بل چونان سیمایی از نیستی یا امری عدمی انگاشته می‌شود. پس شر از ذات الهی پیدایی و هستی نمی‌گیرد، بلکه صرفاً نمودار نبود ناگزیر خیر و نیکویی خداوندی یا [عدم] حضور آن خیر در هستیهای «آفریده» است (یعنی نظریه‌ای که شر را عدم الخیر می‌انگارد). این دیدگاه، به پرسش از چرایی آفریده شدن آدمیان آزاد و با اختیار از سوی خداوند بر بنیان بایستگی و شایانی ساختار تشکیلی و ذومراتب (hierarchy) هستی که «آفریده» آن آفریدگار است، پاسخی زیباشناختی (aesthetic) می‌دهد. انسانها گرچه آفریده خداوندند و از آغاز آفرینش و در نهاد و سرشت خود، تمامی انگیزه‌های بایسته برای فرمانبری از ذات کردگار را از جانب وی دریافت داشته‌اند؛ با این همه به گونه‌ای توجیه‌ناپذیر چشم از خداوند و راه او فرو پوشیده‌اند و بسوی نیستی روی کرده‌اند. در نتیجه، آدمیان به روا و از روی داد کیفر دیده‌اند و آن رنجی که بدیشان می‌رسد، در گستره دادباوری تبیه کیفری و جزایی، در خور و سزاست، همچنان که نفرین ازلی و عذاب ابدی آنان که فضل و بخشش الهی، رستگاری و رهایشان بخشیده، شایان و بجاست. در حقیقت تمامی این برآمد، از سوی آگوستین، که گاه بر پایه سازماندهی کلی اخلاقی و رسایی و آراستگی زیباشناسانه آن توجیه می‌شود.

در رویارویی با این دیدگاه، دیدگاه دیگری است که هیک آن را به ایره نائوس (Irenaeus) نسبت می‌دهد، اما در نوشته‌های فردریش شلایر ماخر (Friedrich Schleiermacher) (۱۷۶۸-۱۸۳۴) و ف. ر. تَنَنَت (F. R. Tennant) نیز پژواکی دارد. این دیدگاه نیز علت

پدیدایی رنج را کژ بهره جویی آدمی از اختیار و آزادی می‌داند. اما تبیینی که از جایگاه‌های اختیار و گناه در طرح ایزدی به دست می‌دهد، یکسره با آنچه در سنت آگوستینی یافت می‌شود، ناهمگون است. در اینجا رویداد هبوط به تمامی بر بنیان آرمان و آهنگ (پیشینی) خداوند انگاشته و شناسانده می‌شود. گرچه خداوند، آگاهانه و دانسته، موجودات نارسا و ناقصی آفریده که از فرّ و شکوه ایزدی، بی‌مایه و دور افتاده‌اند و بر پیشانی تقدیرشان مهر هبوط هویدا است، اما او در کردار خویش دادگری ورزیده است. چرا که آرمان اخلاقی‌اش عرضه داشت مجال پیشرفت و شکوفایی آزادانه به آدمیان است، تا ایشان به برقراری پیوند و بستگی‌ای بخردانه، پخته و سنجیده با وی توانا و سزاوار گردند. در این نگرش، جهان، «درهٔ پرورش روح» (Easter liturgy) است و می‌توان این عبارات نیایش عید پاک را برای رویداد «هبوط» به کار بست:

"O felix Culpa quae talem ac tantum meruit habere redemptorem"!

(«ای خطای نیک و نیکبخت، که بازخرنده‌ای چنان بزرگ و بس سترگ را شایان بودا»). در نظرگاه هیک، نکتهٔ نهفته و بایستهٔ دیگر دادباوری ایره‌نایی، تردیدی است که بر نگره‌های کيفراندیشانهٔ پیشین در مورد آسیب و زیان و تنبیه می‌افکند. یعنی آن نگره‌هایی که محکومیت برخی از انسانها به عذاب جاودانی در دوزخ را بخردانه و پذیرفتنی می‌سازند. دادباوری ایره‌نایی، فرجام‌شناسی همه‌رسته باور (universalist eschatology) گشاده‌دست‌تری را پیش می‌گذارد که بر پایهٔ آن، همهٔ آنان که زیسته‌اند سرانجام به جامعهٔ «فرزندان خداوند» درمی‌آیند. هیک خود، این نگرش را پسندیده و برتری‌نیرومندتری بدان می‌بخشد. اگرچه همهٔ اندیشمندان مسیحی هم‌روزگار او در چنین برتری‌بخشی و پسندی با وی هم‌آوا و انباز نیستند، می‌توان در میان یزدان‌شناسان هم‌روزگار مسیحی، کشش و گرایش به تأکید بر آرمان و آهنگ اخلاقی خداوند در آفرینش انسانهای مختار و آزاد، مشاهده کرد. ایشان همچنین برآنند که خداوند، خود شخصاً، در امر پرمخاطرهٔ آزادی‌بخش به انسان دست اندرکار و دخیل است.

اسلام

کنث کرگ (Kenneth Cragg) در کتاب خود «خانهٔ اسلام» (The house of Islam) (۱۹۷۵) بر این باور است که اسلام به دلیل تکیه و تأکید بر تعالی خداوند، برای یزدان‌شناسی و یا پرستش‌گری خود، نیازی به دادباوری ندارد (صفحهٔ ۱۶). گفتهٔ بالا با یکی دو قید و شرط، برآورد



و سنجش دقیقی از جایگاه دادباوری در سنتی است که بر تسلیم در برابر خواست و اراده خداوند -یکی از معانی واژه اسلام- پای می فشرد و باور به مسؤلیت خداوند، بر بنیان سنجشهای اخلاقی بشری، را کفرآمیز می شمرد. ولی اگرچه دادباوری از ذهن مشغولیهای مهم و عمده مسلمین نبوده، با این حال، بویژه در نخستین متون اسلامی، تلاشهای آشکاری برای درک خاستگاههای رنج و چراییِ روا داشت وجود آن از سوی خداوند به دیده می آیند.

قرآن

می دانیم که یکی از دیرپاترین تبیینها و توجیها، رنج انسانی را به کژ بهره جویی آفریدگان آزاد و مختار از آزادی خود پیوند می دهد. در نگاه نخست، چنین به نظر می آید که دادباوری اختیاراندیشانه، به دلیل تأکید چند باره قرآن بر فرمانفرمایی و خودفرمانی خداوند و چیرگی بیکران و فراگیر وی بر رفتار آدمیان، ردپایی بس اندک و کوتاه در این کتاب آسمانی داشته باشد. برای نمونه در سوره انعام، آیه ۱۲۵، می خوانیم: «بدین سان هرکس که خداوند هدایتش را بخواهد، دلش را به پذیرش اسلام می گشاید و هرکس را بخواهد در گمراهی و اگذارد، دلش را تنگ و تاریک می گرداند، چنانکه گویی می خواهد به آسمان پیرد [و نمی تواند]؛ خداوند اینچنین عذاب را بر کسانی که ایمان نمی آورند، می گمارد.»^۲

یا باز در سوره صف، آیه ۵، می بینیم: «... پس چون [از حق] برگشتند، خدا دل‌هایشان را برگردانید؛ و خداوند نافرمانان را هدایت نمی کند.» اگرچه سخنانی مانند اینها به تأکید و تکیه پس آیند بر انگاره تقدیر در اندیشه اسلامی شکل بخشیدند، اما چه بسا که اینچنین معنا و مدلول ویژه‌ای در قرآن نداشته باشند. این عبارات، بیشتر، برای تشریح و تعلیل سرکشی و نافرمانی دشمنان و رویگردانان از [حضرت] محمد-ص- کاربرد دارند. و بر این رو بیشتر-و البته شایسته تر- به منزله راست انگاری و آشکارگویی چیرگی بیکران خداوند بر دونان و نافرمانان دریافته می شوند، تا به سان گفتارهایی فلسفی در مورد اختیار و آزادی. بعلاوه، این سخنان، با دیگر عباراتی که در بردارنده و آشکارگر مرزهای واقعی اختیار و مسؤلیت انسانند، جبران و همتراز می گردند. در سوره بقره، آیه ۲۶ آمده است: «... و [خداوند] جز نافرمانان، کسی را بدان [به قرآن] بیراه نمی گرداند.» حال آن که آیه ۷۹ از سوره نساء گفته صریحی در مورد و به پشتیبانی از دادباوری اختیاراندیشانه دارد: «هر خیری که به تو برسد از سوی خداوند است و هر شرّی که به تو برسد از خود توست.» افزون بر



اینها، قرآن دو درونمایه دیگر همپیوند با دادباوری اختیاراندیشانه را به نمایش می گذارد. نخست انگاشت رنج، چونان آزمون الهی راستان است. این پرسش که: «آیا مردم گمان می برند که رهپاشان کنند که [به زبان] بگویند ایمان آورده ایم و ایشان را نمی آزمایند؟» (سوره عنکبوت، آیه ۲. سوره آل عمران، آیه ۱۳۵. سوره بقره، آیه ۴۹. سوره ابراهیم، آیه ۶. سوره بقره، آیه ۴۶)، بیش از یک بار پیش نهاده شده است. و از آنجا که چنین آزمونی گاه به مرگ و شهادت می انجامد، قرآن، چشمداشت فرجام شناسانه آشکاری را نیز پشتیبانی می کند. آنانی که آن آزمون را برتابند، پاداش خود را فراچنگ می آورند. باور بر این است که همه کردار و رفتارهای آدمی به دست فرشتگان در کتابهایی نگاشته و در روز جزا-یوم الدین- پس از رستخیز عام گشوده می شوند. آنانی که کارنامه شان پر از لغزش و کاستیهاست به آتش دوزخ فرو می روند و در سوی دیگر راستان در باغی -الجنة- خانه می گزینند و از دهشها و بخششهایی کامیاب می شوند که [در قرآن و روایات] گاه به گاه با اصطلاحاتی معنوی، و یا آشکارا مادی، و صفشان رفته است (سوره توبه، آیه ۷۴. سوره قیامت، آیه ۳. سوره طور، آیه ۲۴. سوره واقعه، آیه ۱۷. سوره انسان، آیات ۲۱-۱۱).

گسترشها و پیشرفتهای پسین

اگرچه چشم انداز قرآن بر پدیده رنج و آن دادباوری نهفته و درونی اش، همسانی گوهری با پاره ای از دیدگاههای آشنا در انجیل عبرانی و عهد جدید دارد، اندیشه اسلامی پسینند، راهی از آن خود گشود و پیمود. از سده هشتم میلادی بدین سو، دادباوری اختیاراندیشانه درگیر یک سری چالشهای تلخ و ستیزه های تند میان مکتب عقل باوران، یا انسان گروان معتزلی، و هواداران سخت کیش تر (Orthodox) فرمانفرمایی مطلق خداوند- از جمله باور به نقش وی به منزله یگانه آفریننده کردارهای آدمی- می شود. این پیکارهای نظری که گرفتار درگیریها و برخورد های سیاسی بیرونی و فرعی نیز بودند، برای سده های بسیار تا پیروزی دیدگاه سخت کیش و سستی به دست ابوالحسن اشعری (وفات ۹۳۵ میلادی) و دیگران، تداوم و پیوستگی یافت و ثمره آن، دیدگاه تقدیر گرایانه و جبرانگارانۀ سخت و درشتی بود که نه تنها رنج یا کامروایی، بل اختیار و خواستها و کردارهایی که به یکی از این دو می انجامید را یکسره و به تمامی در دستان خداوند می دید. ابوالحسن اشعری خود کوشید تا به میانجی اصل «کسب» (acquisition) - که بر پایه آن کردارها از سوی خداوند، هستی و پیدایی می گیرند، اما خود را به اراده و خواست فرد می آویزند و





می پیوندند۔ مجالی اندك برای مسؤولیت آدمی نگاهدارد . با این حال این آموزه ، سراپا جبرباورانه و قَدَری می ماند و می نماید . حکایتی افسانه ای هست ، بسیار گفته و بس شایع ، درباره گفت و شنودی خیالی در بهشت ، بین یک انسان بزرگسال ، یک کودک و خداوند که نگره سخت کیشانه و رسمی - منتی را فرا می نماید . کودک از خداوند می پرسد : «چرا به آن شخص ، مقامی بلند پایه تر از من بخشیدی ؟» خدا در جواب می گوید : «زیرا او کردارهای پسندیده و نیک بسیاری انجام داده است .» پس کودک می پرسد : «چرا مرا بدان زودی میراندی که نتوانم کردار نیکو و شایسته ، همچون او ، بجای آرم ؟» . خدا جواب می دهد : «من پیشایم می دانستم که تو اگر به بزرگسالی می رسیدی ، در شمار گنهکاران می ایستادی ، از این رو بهتر آن بود که در کودکی بمیری .» در همین لحظه ناگهان فریادی از سوی محکومان به عذاب از قعر دوزخ برمی خیزد که : «خداوندا پس چرا ما را پیش از آن که به بزرگسالی مرتکب گناهان زشت گردیم و گنهکار بشمار آییم ، نمیراندی ؟» .

در یافت چنین جبرباوری و تقدیرگرایی ای ، طوق تمامی مسؤولیت کردارهای نیک و بد و خیر و شرّ ، گردن آویز خود خداوند است . البته این سخت کیشی اسلامی برای این که مبدا خدا به گونه قانونی و شرعی متهم به پیدادگری گردد ، شتابان می افزاید که خداوند در فرمانفرمایی (Sovereignty) ناب و بیکرانش مورد سنجش و داوری اخلاقی بشری قرار نمی گیرد . حکم الهی خود پدیدارگر سیمای حق و راستی است و آنچه را که خداوند اراده اش نماید و خواستارش شود ، هرگز مورد خُرده گیری و ردّ اخلاقی واقع نمی شود . یزدان شناس بزرگ و نامبردار سده های میانه ، ابو حامد غزالی (وفات ۱۱۱۱ میلادی) ، آشکارا می گوید : هیچ همسانی گوهرینی میان دادگری او [=خداوند] و دادگری آفریدگانش نیست ... هیچ راستی و حقی ، و رای او هستی ندارد که در ربط با کردار او احتمال و امکان بروز و وجود خطا و باطل را به میان آورد .» چنین تأکیدی بر قدرت علی الاطلاق خداوند به معنای آن نیست که مسلمانان - بسی بیش از کالوین گروان - خدا را چونان پادشاه و فرمانروایی خودرای و خودکامه و هوسباز و غیرقابل اعتماد می انگارند و می نگرند . خیر ، برعکس ، گفتار آشکار و همیشگی ایشان این است که «خداوند بخشنده و مهربان است» . اما واکنش آدمی در رویارویی با رنج نمی باید شکوه و شکایت و پرسشگری ، و یا حتی تلاش برای دفاع از خداوند باشد . از این رو دادباوری ، دست کم ، برای سخت کیشی اسلامی ، به سان سیمایی رشد نیافته و ناپورده از زیست دینی بر جای می ماند . و در جایگاه آن ، باوری برگرفته از قاعده قرآنی «حَسْبُنَا اللَّهُ» (خداوند ما را بس است) ، می ایستد .

آیین هندو و دین بودایی

معمولاً در آمیختن و یکسان کردن هرگونه رهیافت به سنتهای بس توپر تو و پیچیده، همچون آیین هندو و دین بودایی، بخردانه و سفارش کردنی نیست. اما آنجا که موضوع دادباوری در میان است، این رهیافت واحد پذیرفتنی و دربردارنده ارزش و سود پیشنهاد کردن است. چرا که بر این حقیقت پایداری می‌ورزد که هردوی این سنتها از چشم‌اندازی یکسان به پدیده رنج نظر می‌کنند. در این نگرش، رنج از کارکنش (operation) قانون خودکار مکافات و کیفر اخلاقی (automatic law of Moral retribution) معروف به کرمن (Karman) پدید می‌آید، که در پیوستگی با فراروند تناسخ (reincarnation) به کنش می‌پردازد. ماکس وبر در اثر خود «جامعه‌شناسی دین» (بوستون، ۱۹۶۳) کرمن را با صفت «ریشه‌ای‌ترین گشایش دشواره دادباوری» وصف می‌کند (ص ۱۴۷). اما این تعریف، کاریست گسترده و بر از اصطلاح دادباوری را که در برگرفته هر تبیینی از پدیده رنج است، باز می‌تاباند. در حقیقت، بدان سبب که کرمن، سرچشمه رنج را در رفتار و اندیشه‌های خود شخص می‌جوید و از آنجا که کارگزاری و دخالت خدایان در فرایند رنج را انکار می‌کند، نمی‌توان آن را با اصطلاح «دادباوری» آن‌گونه که ما می‌فهمیم و می‌شناسیم برابر انگاشت. از این گذشته کرمن، گونه‌ای فروگشایی بنیادین از دشواره دادباوری، آنچنان که در یکتاپرستی اخلاقی می‌یابیم، است. پایه و میزان تعیین‌کنندگی آموزه‌های همپیوند «کرمن» و «تناسخ» در گشایش مسأله رنج را، داستان مشهور ترور مها موگلانه [Mahámoggallána] یکی از پیروان و حواریان بلندپایه و نامور بودا، بخوبی به نمایش می‌گذارد. آن‌گاه که از بودا چرایی کشتن ددمنشانه موگلانه پرسیده شد، در پاسخ گفت: آن مرگ اگرچه بر پایه و به حسب حیات کنونی اش ناروا و ناشایان بود، اما تماماً در خور عملکرد وی در هستی پیشینش صورت گرفت. موگلانه در زندگی قبلی اش، والدین خود را به گونه ددمنشانه‌ای به قتل رسانده بود. (این حکایت در کتاب تفسیر دین بودایی، نوشته هنری کلارک وارن، نیویورک ۱۹۶۳، ص ۲۲۱-۲۲۶ آمده است).

معنای درونی و نهفته این حکایت چنین است که در جهان زیر فرمان قانون کرمن، رنج ناروا و غیر مسبوق به گناه، امری بیگانه و تهی از هستی است. همه رنجها - حتی رنج حیوانی - بجا و سزااست. بیشتر دیدیم که دادباوری اختیاراندیشانه، گاه به گاه به سوی همین نتیجه گراییده است. اما در همه سنتهای باختری که خود پشتیبان این دادباوری بوده‌اند، همیشه آوای تأیید واقعیت‌مندی رنج ناروا و بی‌گناهانه به گوش رسیده است. با این همه، در آیین هندو و دین بودایی، چنین آراهایی با



عرضه به پیش تبیین شفاف و بخردانه و فراگیر رنج جهانی - که ثمره کرم ن است - خاموش شده اند . دیگر معنای نهفته و درونی این آموزه آن است که خدایان ، در صورت تحقق رنج ، نه در معرض شکایت و شماتت ، و نه مورد درخواست و پناه جویی واقع می گردند . در دین بودایی باور به کرم ن ، به آشکار ساختن جایگاه فرودست خدا یا خدایان در طرح و ساخت نمای رستگاری یاری می رساند . نه تنها فرد درستکار و نیکو رفتار را امکان دستیازی به الوهیت هست ، بلکه ممکن است خدایان ، خود به میانجی گانهانی که کرم ن بد و ناخواسته را فرا می آورند از جایگاه بلندپایه خویش فرو افتند . نتیجه آن که ، بی معنی است که آدمی رهایی از رنج را از خدایان چشم بدارد . چرا که ایشان نیز خود همانند هرکس دیگری محکوم به رنجبری اند .

به نظر می رسد که آیین هندو چندان با همچو نتایجی همسویی و همداستانی نداشته باشد . در متون نخستین ودایی ، خدایان بعضاً به سان شخصیهایی توانا و نیک سرشت - که آدمیان را به کیفر ، عقاب و عذاب می کنند و به پاداش ، می نوازند - تصویر شده اند . در این تصویر آدمیان نیز می توانند به مهربانی ایشان دست آویزند و پناه جویند . در این میان بویژه ، خدای وارونا (Varuna) را ، که بسیاری از نشانگان ایزدی برین در او عیان است ، می توان نام برد . و می شود در آن دادباوری اختیاراندیشانه آشکاری را - که رنج انسانی را به سرپیچی از قانون دادگرانه خداوند می پیوندد - دید و جست . با این حال این خطوط اندیشه در تفکر پسایند هندو گسترش و پرورش نمی یابند و در روزگار پساودایی ، آن گاه که کرم ن بر صدر می نشیند ، حتی خدایان نیز در سنجش با او فرودستند . مثلاً ، براساس روایتی از اساطیر هندو ، خدای ایندرا ، برهمن گنهکاری را می کشد و به کیفر برهمن کُشی محکوم می شود . وی برای گریز و رهایی از چنین امر سخت و سنگینی ، رنج را بر نوع بشر وارد و تحمیل می کند . بنابراین ، حتی نیکویی و نیکخواهی خداوند آن گاه که خود را در پیشگاه کارکنش این قانون علیتی اخلاقی ، ناتوان می یابد ، آسیب می بیند . سنتهای اساطیری و مردمی ، بارها خدایان را توانا به رهاشدن خویش از آثار کرم ن می نمایند . در این سنتها خدایان را توان سودرسانی به دوستداران و باورمندان خویش هست . اما توانایی ایشان در این مورد معمولاً به درون جهان کرم ن گسترش نمی یابد تا آدمیان را به گریز از کیفر خودکار برای گناه درشت و مهم یاری نرساند .

خدایان در این سنتها مسؤول و پاسخگوی ریخت و گونه واقمیت نیز واقع نمی شوند . دین بودایی آشکارا منکر هرگونه نقش و امکان دخالت خدایان در جهان آفرینش است . جهان چونان فراروند جاری جاوید و چرخه ای «شدن» است و خدای نخست زاد برهما ، تنها به خطا ، خود را



آفریننده می‌پندارد. آیین هندو در این فراروند چرخه‌ای تکامل (evolution) و تناقص (devolution) به خدایان نقشی فعالتر می‌بخشد. جهان از ویشنو هستی می‌گیرد و از سوی برهما، فعالانه، بارور می‌شود. اما چنین فراروندی با اصطلاحات اخلاقی به ادراک در نمی‌آید. به جای آن، آفرینش فرایندی است که تمامی توانهای بالقوه خداوند بزرگ در جهانی از گونه‌گونی، مجال تجلی و خودنموداری می‌یابند. این بدان معناست که در جهان آفرینش، همه چیز؛ شادیه‌ها و رنجها، خدایان و شیاطین، خوبها و بدها، همه و همه آشکارگر و باز نمود سرشاری و کمال ایزدی است. اگر کنش آفرینش یکسره به حسب اصطلاحات انسان‌گونه (anthropomorphic terms) لحاظ گردد، نه کنشی با آرمان و آهنگ اخلاقی - تا خداوند به خاطر آن مسؤول شمرده شود - بلکه بیان آفرینندگی یا بازی خودانگیخته خداوندی است.

از این رو در هیچ یک از این سنتها، مسأله توجیه اخلاقی ایزدان و پیرو آن، دادباوری واقعی و جدی‌ای به چشم نمی‌خورد. به جای آن، پرسشهای بنیادین و نخست پایه دینی چنین خراهند شد: آدمی، بویژه در آیین هندویی مردمی، چگونه می‌تواند بخشش و نوازشهای خدایان را فراچنگ آورد؟ انسان چگونه می‌تواند علت و انگیزنده کرم‌نیک گردد؟ و بفرجام، چگونه می‌توان یکسره از سَمساره (Samsāra)، آن جهان «شدن» و سیر تولد و مرگی که از سوی قانون کارما (Kārmā) مشخص و معین شده است، گریخت؟ این واپسین پرسش آن هنگام اهمیت ویژه می‌یابد که این حقیقت که در گستره کارکنش سَمساره، رنج عملاً ناگزیر و گریزناپذیر است، دریافته گردد. اگرچه شاید کردارهای کرم‌نیک، در برخی از زندگیهای آینده، به نیکبختی و کامرانی بینجامد. اما کمابیش قطعی است که چنان وضعی پایدار و جاوید نخواهد بود. از آنجا که هر گناه و خطایی، تاوان و کیفر ویژه خود را در پی دارد و نیز چون مرقهان در روح و جسم بیشتر در معرض گنهکاری اند، بودن در سَمساره، رفت و بازگشتی بی‌پایان و چرخه‌ای میان شادکامی و آسایش گذرا، و گزند و سختی و پریشانی دیرپاست.

ما در اینجا نیازی به بازنگری تفصیلی پاسخهای گونه‌گون هندوها و بوداییها به پرسش «چگونه می‌توان از سَمساره رهایی جست؟» نمی‌بینیم. این پاسخها، آموزه‌های کانونی سنتها و مکاتب ایشان را برمی‌سازند و از تاکید آیین هندو بر بازشناخت ژرف یگانگی روح آدمی (آتمن ātman) با خود هستی (Being-itself) برهمن [که اساساً به همین سبب از جریان «شدن» اثر نپذیرفته] گرفته، تا پافشاری مخالفت آمیز دین بودایی بر انکار امکان اثرپذیری روح جاوید از سَمساره (بنیاده



آناتمن) را در بر می گیرند. این آموزه ها برغم ناهمگونیهای بی شمار، مشترکات قابل توجهی از این دست دارند؛ چنانکه به رنج همچون واقعیتهای فراگیر و پاینده در فراروند جهانی نگریسته می شود و آرمان و اسپین نیز البته رهایی و رستگاری از این فراروند است و نیز این که، رنج دلیلی برای ستایش یا نکوهش خداوند به دست نمی دهد. اینچنین، یادگار و میراث کرمن، بر اندیشه هندی از آغاز تا انجام، از ادراک مسأله رنج تا حل و گشایش آن، یکسره سایه می افکند. درون این بافت نظری و ذهنی، دادباوری در معنای سنتی اش مجالی اندک برای رویش و گسترش می یابد.

نتیجه گیری

در روزگار ما، با تأثیر فرساینده و گزنده شناخت علمی مدرن، دشواره رنج معصومانه، یکخدایی اخلاقی را به یکی از سترگ ترین چالشها فرا می خواند. با سر آوردن رنجهای انبوه و فراگیر این عصر، برخی همدستان با استنادال-که گفته بود: «تنها برهان بر وجود و موجه دادگری خداوند، این است که خدایی وجود ندارد.»- به انکار آن یکخداپرستی پرداخته اند. پاره ای دیگر در پی فروگشاییهای گوناگون از مسأله دادباوری، از تکیه و تأکید بر کرمن گرفته تا آن ایمان باوری (Fideism) افراطی که از آغاز راه را بر پافشاری و استواری بر باور به دادگری خداوند می بندد، برآمده اند. البته پیش از طرد یکتاپرستی اخلاقی یا نگره هایی که این کیش درباره عدالت ایزدی برانگیخته و پرورده، باید در نظر داشت که آن هر دو-یکتاپرستی و نظریات دادباورانه اش- از گرایش ژرف اخلاقی سرچشمه می گیرند. یگانه گروی اخلاقی بر این باور است که قدرتی والا، آراسته به اوصاف راستی و نیکی و مهر، سررشته دار راهبری تکوینی واقعیت و مؤثر بر آن است. دادباوری تلاشی است برای پابرجایی بر باور بدان قدرت برین، در برابر و برغم واقعیت رنج بی گناهانه، و بر این رو بیشتر، بیان و نمود «امید» و «اطمینان» و «اعتماد» است، تا تلاشی برای فراهم آوری تبیین و گزارشی از واقعیات دریافته از تجربه مستقیم و بی میانجی؛ یعنی «امید» و «دلگرمی» به پیروزی فرجامین نیکی و راستی برغم کژمداریها و بازگونگیهای جهانی یا مخالفتهای بشری.

دادباوری می باید نه از بایسته های منطق سربچد و نه از واقعیت محسوس رنج چشم پوشد. با این همه، ژرف ترین خواسته و دغدغه دادباوری، نه «گزارش حقایق تلخ زندگی» بلکه دگرگون سازی و مهار آنهاست. ما در پرورد و ارزیابی نگره های مؤید و موجه دادگری خدایی و گزینده ها و گونه های آن، می باید، این «انگیزه از بن، اخلاقی» را پیش دیده داشته باشیم. فروگشاییهای گونه گون از مسأله



دادباوری، از نفی قدرت یا عدالت خداوند گرفته تا انکار واقعیت رنج، گرچه شاید ذهن آدمی را خشنود و خرسند سازند، اما و هزار اما دربردارنده بایسته‌ها و پیامدهای اخلاقی‌ای هستند که ما را در پذیرفتنشان به تردید و درنگ می‌افکنند. دادباوریها نیز خود در پیشگاه آزمون اخلاقی می‌ایستند. اگر پاره‌ای از دادباوریهای پیشین، همچون دادباوری بر ساخته از انگاره خشن و درشت گناه نخستین، دیگر از پذیرش گسترده بهره‌نارند، در حقیقت نابسندگی اخلاقی خود را باز می‌تابانند. در برابر، دادباوریهایی که هنوز جالب و جاذبند آنهایی هستند که خودشناسی اخلاقی ما را نیرو و ژرفا می‌بخشند. آدمیان از این باور که خداوند به کار پرخطر آفرینش آزادکامان مختار دست یازیده، الگوی رفتاری برمی‌گیرند. این دادباوری که دستمایه توجیه خود را، اختیار آدمی برمی‌گزیند به سویه‌ها و ساحت‌های ویژه‌ای از ژرف‌ترین تجربه اخلاقی، - مثلاً ارتباط میان والدین و فرزندان- نزدیک می‌شود. و از اینها برای روشنگری رابطه بین خداوند و آفریدگانش سود می‌جوید. و اگر این بنیاد و آرمان فرجامین اخلاقی، لحاظ نگردد، نه انگیزه و آماج دادباوری و نه راز دیرپایی آن، هیچ یک نیک دریافت نخواهند شد.

● مأخذ: دائرةالمعارف دین (ویراسته میرچا الیاده)

پی نوشتها:

● توضیح مترجم: واژه تئودوسی (Theodicy)، چنان که در متن آمده، برآمده از همکناری دو واژه یونانی theos (=خداوند) و diké (=عدالت و دادگری) است و معنای خاص آن، چنانکه خواسته واضع لفظ - لایب نیست- بوده، نظریه (نظرپردازی درباره) باور به دادگری خداوند در عین به رسمیت شناختن هستی رنج در این عالم است. برابره‌های فارسی پیشنهادی برای این واژه عبارتند از: خداشناسی استدلالی حمید عنایت، عدل الهی (احمد آرام)، الهیات خاص (بهاءالدین خرمشاهی)، الهیات استدلالی (منوچهر بزرگمهر) و دادباوری (داریوش آشوری). البته واژه تئودوسی کاربرد عامتری نیز دارد- چنانکه در متن، ذیل عنوان آیین هندویی و دین بودایی می‌بینیم- و آن عبارت است از باور به عدالت گسترده در هستی در کنار توجیه و تبیین پدیده رنج. از میان برابره‌های فارسی یاد شده برای واژه تئودوسی، آنچنان که فحوای و محتوای متن حاضر اقتضا دارد، تنها «دادباوری»، به معنای اعتقاد به عادلانه بودن نظام هستی اعم از باور به خداوند دادگر و آفریننده این جهان یا ناباوری بدان، کاربرد مناسب خود را می‌یابد.

۱. ترجمه این پاره و دیگر سخنان نقل شده از کتاب مقدس در متن، یکسره از برگردان فارسی کتاب مقدس، اثر انجمن کتاب مقدس ایران آورده شده است.

۲. در همه جای این مقاله برای برگردان آیات قرآنی، از ترجمه بهاءالدین خرمشاهی سود جسته ایم. (م)

۳. آیات ۱۴۲ و ۱۴۰ بیشتر با خواسته نویسنده همسویی دارند. (م)

